

تبلور مفهوم ایران در شاهنامه فردوسی: امتزاج عقلانیت و عشق در هویت ایرانی

* رامین محرمی

** شکرالله پورالخاص

*** شهلا شریفی

E-mail: moharami@uma.ac.ir

E-mail: pouralkhas@uma.ac.ir

E-mail: sharifi718@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۶/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۲۹

چکیده

شاهنامه را به سه دوره اسطوره، پهلوانی و تاریخی تقسیم کرده‌اند. به همان اندازه که شخصیت‌های پهلوانی و تاریخی، اسطوره‌هایی نیمه‌واقعی - نیمه‌خیالی‌اند، ایران نیز در اکسیر شاهنامه تغییر ماهیت می‌دهد. نگاه فردوسی به وطن، نگاهی برخاسته از جهان بینی توحیدی و اندیشه «جهان وطنی» است. تبدیل هنرمندان ایران محدود، به پلی برای رسیدن به حقیقت نامحدود، حاصل امتزاج عقل و عشق، و بر گرفته از اعتدال حاکم بر فکر وی است. فردوسی اگر چه عاشق ایران است؛ حق «داد» را نگاه می‌دارد و گرفتار افراط و تفریط نمی‌شود. از این رو ایرانی که ترسیم می‌کند؛ نه مانند اتوپیای فلاسفه و مدینه فاضله عرفا مکانی تخیلی و نه چون ایران ناسیونالیست‌ها محدود و در انحصار نژاد پرستان است. وطن از نگاه فردوسی مقدس است، اما نه فقط به دلیل قداست خاک، بلکه به حرمت مظلومیت ساکنان آن. این حقیقت موجب شده، تا در دنیایی که از نظر وی ارزش دل بستن ندارد؛ حفاظت از ارزش‌های راستین، مقدس باشد. وطن نیز به دلیل نقشی که در امنیت و حفظ کرامت و شرافت انسان دارد؛ مورد توجه فردوسی است. هدف مقاله حاضر اثبات این ادعا است.

کلید واژه‌ها: انسان، عشق، داد، وطن، ایران.

* دانشیار رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

** دانشیار رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی

*** دانشجوی دوره دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی، نویسنده مسئول

مقدمه

در مواجهه با آثار اصیل و ارزشمند در نظر گرفتن جهان‌بینی خالق اثر و غور در محتوا بسیار حائز اهمیت است. شاهنامه از جهات مختلف سیاسی، عرفانی و غیره قابل بررسی است؛ به شرط آن‌که جهان‌بینی توحیدی مستتر در آن مغفول نماند. انسان موحد حتی به مفاهیم مادی، نگاهی دو سویه دارد. سوی دیگر ماده، معنا است. معنایی که به‌رغم برخورداری از استقلال ماهوی، قابل تفکیک از صورت مادی خود نیست. «ایران» در شاهنامه، از این دست مفاهیم است.

یکتاپرستی در شاهنامه رمز وحدت فردی، در حراست از کرامت انسان و توجه به درون؛ وحدت جمعی در حراست از آرمان‌های مقدس ملی و توجه به بیرون؛ و وحدت فطری در توجه به معنا در موضوعات مادی است. اندیشه توحیدی مرزبندی بشری را جز در تفهیم «و قبائل لتعارفوا» بی اعتبار می‌کند و شاهنامه مجاللی برای ظهور این اندیشه توحیدی است:

از اویست نیک و بد و هست و نیست همه بندگانیم و ایزد یکی است
(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۳۱)

یکی نیست جز داور کردگار که او را نه انباز و نه جفت و یار
(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۰۲)

دستاورد مهم تفکر توحیدی، تبلور تضاد و وحدت، و درک ظهور واحد در کثیر، و نفی کثرت در عین اثبات، است. از سازگاری عقل محدود و عشق نامحدود، «حریم مقدس» متولد می‌شود. در این حریم، عاشق با رهایی از قیود دست و پاگیر، ملزم به رعایت بایدها و نبایدهایی می‌شود، که عقل حدودش را مشخص می‌کند. محصول آمیزش عقل و عشق، در بیان افراد مختلف، با نام‌های متفاوت ظهور می‌کند. در آثار مولانا، «شمس» و در شاهنامه، «ایران» مظهر این امتزاج است.

متناقض‌نمای «عشق به ایران در سایه اندیشه جهان‌وطنی»، با نگاه دو سویه مادی - معنوی قابل درک است. سوی مادی نگاه فردوسی به ایران را، از راه نمادهای تکرار شونده و سوی معنایی را از شور و هیجان درونی وی به راحتی می‌توان شناخت. لفظ ایران «با تکرار در متن، عمق و ژرفا می‌پذیرد» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۸۸). این بعد چنان با وجه معنوی (عالم عشق و یکرنگی) در هم آمیخته، که جدا کردنش میسر نیست. هر کس مبتلای عشق شود نام معشوقی که هزار و یک اسم نیکو دارد را به زبانی تکرار می‌کند، که او برایش پسندیده است و فرجام، قصه ایران برای فردوسی، همان قصه غم

عشق است، که حافظ از تکرار و نا مکرر بودنش دچار لذت و حیرت می شود (حافظ، ۱۳۸۸: غ ۳۹).

ضرورت پژوهش

وطن دوستی فردوسی در شاهنامه، تبدیل به ابزاری برای تقویت حس ناسیونالیستی، عرب ستیزی و گاه اسلام گریزی بعضی افراد شده است. این موضوع به راحتی از تبدیل اصطلاح «وطن دوستی» به «وطن پرستی» قابل حدس است. برخی ابیات الحاقی شاهنامه به این کج اندیشی دامن می زنند. معتبرترین شاهنامه موجود در حال حاضر، که مرجع این مقاله نیز هست، نسخه خالقی مطلق است، که حاصل سالها تلاش و پژوهش وی است. هر چند تحقیقاتی درباره جهان بینی شاهنامه انجام شده، لزوم پرداختن به موضوع دشمن شناسی و عشق به وطن، در سایه اندیشه توحیدی و متکی بر حدیث مشهور: «حب الوطن من الایمان» به قوت خود باقی است. وسعت فرا زمانی و فرامکانی مفهوم ایران در اندیشه حکیم طوس، با گذر از موضوع های: انسان در آینه ایران، سازگاری ناسازها و حریم مقدس، تسهیل می شود. بررسی نگاه دوسویه فردوسی به مفهوم ایران در شاهنامه هدف این مقاله است.

۱- انسان در آینه ایران

محمد مختاری می گوید: اسطوره از یک طرف گنگ و خاموش است و از طرف دیگر با ظرافت و دقت ریاضیات، مسائلی را حل و یا حل نشدنی اعلام می کند و همین امر آموختن زبان آن را دشوار می سازد (مختاری، ۱۳۹۳: ۲۰). ذات دو سویه اسطوره، در مفهوم «ایران» نیز تجلی می یابد.

نگرشی دور از افراط و تفریط به «ایران» در شاهنامه، دری به سوی جهان ناپیدا کرانه «انسان» می گشاید. فردوسی بدون نفی وطن مادی، به بعد معنوی ایران که حافظ شرافت و کرامت انسان است، توجه خاص دارد. در این نگاه، ایران آینه ای است، که تصویر کرامت انسان را در خود منعکس می کند؛ در شاهنامه انسان، روح ایران و ایران، جسم انسان است و حفظ جسم و جان هر دو مهم است.

الف) شاهنامه تبلور تضاد و وحدت

در شاهنامه سرنوشت ایران با سرنوشت انسان گره می خورد. «انسان» به قدری در آن ظهور دارد، که با یک تقسیم بندی می توان وضعیت ایران را نسبت به انسان برجسته همان دوره بررسی کرد. آنچه به ایران قداست می دهد، مرز جغرافیایی نیست، بلکه

مظلومیت و حق‌طلبی ساکنان آن است. میرزایی می‌گوید: فردوسی در عین حال که چندان میلی به توصیف سرای دیگر ندارد، در باره شیوه زندگی انسان در این سرای سپنج بسیار سخت‌گیر است (میرزایی، ۱۳۸۸: ۹۸). ناگفته پیداست، حفظ هر مرزی اعم از جغرافیایی و فرهنگی که به حراست از کرامت آدمی مربوط می‌شود، انگیزه اصلی این سخت‌گیری است.

نام «شاهنامه» انتخابی هدفمند و هنرمندانه از سوی حکیم در اشاره به انسان است، که شاه ملک وجود خویش نیز هست. ایران، میزان سنجش حق است و حق، حریم مقدس بی‌حد و مرزی است، که در فطرت انسان حقیقت‌خواه ظهور یافته و تمام مرزهای بشری از جمله نژاد و زبان را درهم می‌شکند. رستم از ایرانی محافظت می‌کند، که حق است و حق، در عین این‌که محبوب همه است، محدود به هیچ حد و مرزی نیست. ایرانی که در ذهن و اندیشه فردوسی متولد می‌شود، نه دقیقاً منطبق بر جغرافیا است و نه از ویژگی خاص خود مبرا است. تولد «ایران» از آمیزش عقل و عشق، سرنوشت انسان و ایران را در نقطه حق به هم گره می‌زند. عقل و عشق در عالم وحدت و قوس صعود، قابل جمع و در نقطه باطل تفریق پذیرند. اگر چه حریم عشق برای عقل، دست نیافتنی است؛ قدرت عقل برای تشخیص عشق ستودنی است. در مرز حق و باطل، شغاد و گرسیوز فارغ از نژاد و ملیت، یکی، و رستم و اسفندیار دو نفر می‌شوند. با همین معیار، ایران نیز از توران جدا می‌شود؛ بدون این‌که خطوط و مرزبندی‌های جغرافیایی به کار بیاید. از طرفی ظلم و جهل، که در قرآن به انسان نسبت داده شده (احزاب: ۷۳)، مرز حق و باطل و محل وقوع تمام نبردهای شاهنامه است. از این‌رو تأثیری که از کشته شدن سهراب در اثر جهل رستم به آدمی دست می‌دهد، کمتر از کشته شدن ایرج به دلیل ظلم برادران نیست. اگر جلوه رستم به‌عنوان یک پهلوان، آشکارتر از بقیه انسان‌ها است و مرز جغرافیایی ایران و زمان مبهم است، بدان دلیل است، که تنها ملاک پیروزی، قرار گرفتن در جبهه حق، و تنها نقش‌آفرین پیروز، انسان حق‌طلب است. قداست این حریم بی‌اعتنا به نژاد و قومیت، چهره ظلم را کریه می‌سازد. از این‌رو حکیم، آزدن حتی یک مور دانه کش را نیز خوش نمی‌دارد (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۲۰).

در این نامه سترگ، سرنوشت ایران در گرو شرافت انسان (مرزبان) است؛ و ایران منهای انسان، سیاه‌چالی اسیر دست دیو است. ضحاک، بارزترین نماد انسان تغییر ماهیت داده به دیو است. اسلامی ندوشن نیز از همین منظر به ضحاک نگاه می‌کند (اسلامی ندوشن، ۱۳۹۰: ۶۳). داستان ضحاک، نسبت میان جسم انسان (ایران) و روح

ایران (انسان) را به خوبی نشان می‌دهد. جسم، سفیر روح و ایران ذلیل، مخبر مرگ انسان‌های عزیزی است، که در حکم روح ایران هستند، و دفاع از حریم عزت و شرافت، در توان جوانمردی است، که مغلوب نیروهای باطل نشده باشد. به اعتقاد مؤذن جامی این جوانمردان همان پهلوانان شاهنامه است (مؤذن جامی، ۱۳۷۹: ۲۶).

توجه به کرامت انسان، خاص تمام آثار اصیل است. در حماسه اودیسه حراست از شرافت انسان، سرمایه نگارش کتابی گرانقدر می‌شود. در شاهنامه نیز «ایران» ابزار یادآوری کرامت انسان و بهانه دفاع از خون به ناحق ریخته مظلوم است. پیکار سلم و تور با فریدون، روایت مصالحه دیو درون و بیرون برای از بین بردن جسم انسان (ایران) و روح ایران (ایرج) است. ایرج متواضعانه برای خواباندن فتنه، حتی از ایران چشم می‌پوشد، اما برادران به دنبال نابودی کرامت انسانی و روح ایران هستند و خاک را بهانه می‌کنند. در تمام این روایات، ایران نه مرز جغرافیایی و نه انگیزه نبرد، که بهانه ستیز ناسازها و دفاع انسان از حریم مقدس است.

رستم بزرگ‌ترین مرزبان ایران، به خاطر وطن از همه چیز شخصی خود می‌گذرد، اما از ارزش‌های راستین و به تعبیر فردوسی «نام و ننگ»، نه. در شاهنامه شکستن ارزش‌های والا به هیچ قیمتی جایز نیست و از این نظر فرقی بین اسفندیار و افراسیاب تورانی وجود ندارد. از آغاز اسطوره‌ای تا فرجام تاریخی، انسان به‌طور اعم کارگردان صحنه‌های زشت و زیبا، و به‌طور اخص حافظ ارزش‌هایی است، که اگر نابود شوند، «بودی» برای ایران و جهان نخواهد بود. وقتی زمین و زمان، به حرمت انسان آفریده می‌شود، چه کسی جرأت می‌کند، مقام چند متر خاک را از انسان بالاتر بداند؟ و یا ارزش چند متر خاکی را که ضامن شرافت، کرامت و آرامش آدمی است، نادیده بگیرد؟

ب) ایران مرز جغرافیایی یا نماد ادبی؟

شناخت نمادهای ابداعی، ابزار مهمی برای شناخت اندیشه خالق خود هستند. آنچه ما نماد ادبی می‌نامیم پدیده‌ای مستقل و ابتکاری است؛ یعنی در متن ادبی متولد می‌شود و در درون متن می‌بالد و گاه بر متن غالب می‌شود» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۹۰). بسیاری از نمادهای فردوسی همچون رستم، درخت، عشق، خون و غیره به گونه‌ای اسرارآمیز با حقیقت انسان، پیوند خورده‌اند. فردوسی با ابداع این نمادها، نه تنها «در یک مشت استخوان که در افسانه‌های پهلوی پراکنده بود، روح دمید و آنان را قهرمانان جاوید کرد» (رضا، ۱۳۸۴: سی و سه)؛ بلکه ایران را که در اثر جور دشمنان، به مکانی تحقیر شده تبدیل شده بود، در حافظه تاریخ سربلند و ماندگار ساخت.

اگر خون ایرج، بی گناه بر زمین نمی ریخت، نامی از ایران، جز به تفنن، به میان نمی آمد. در شاهنامه انتقام خون مظلوم، انتقامی شخصی نیست، بلکه حرمت به خونی است، که در رگ عالم جاری است و همواره می جوشد. هر آنچه فطرت بشر گواه زیبایی اش باشد، حقیقتی است، که نه در گذر زمان کهنه می شود و نه مکان به اسارتش تواناست؛ زیرا آنچه به مکان ارزش می دهد، انسان است. بنابراین «مهراب کابلی» هم می تواند مشمول این توصیف شود:

ابا آنک مهراب ازین پایه نیست بزرگست و گرد و سبک مایه نیست

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۰۴)

«اغریرث تورانی» نیز نیک خوی است. بنابراین کیخسرو در بزرگداشت او به

افراسیاب می گوید:

برادرت اغریرث نیک خوی کجا نیک نامی بدش آرزوی

بکشتی و تا بوده ای بدتنی به بد گوهر از راه آهرمنی

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۴: ۲۵۰)

۲- سازگاری ناسازها

الف) اندیشه جهان وطنی

جهان وطنی احساس تعلق به یک فرهنگ جهانی و رای تفاوت های ملی است. این مفهوم حاصل ایدئولوژی فلاسفه عصر روشنگری بر پایه تعریف کلی و مجرد از انسان، و مستقل از تفاوت های نژادی یا فرهنگی است (سیدحسینی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۶۲۵).

عمق اندیشه جهان وطنی در معنای فقهی آن کاملاً محسوس است. در تعریف فقهی وطن به دو معناست: وطن فطری و قرار، که محل نشو و نمای آدمی است و وطن اقامت، که حداقل پانزده روز انسان در آن اقامت دارد و اعمال نماز و روزه در آن همانند وطن قرار خواهد بود (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل وطن). وطن فطری، نگاه جزء محور به وطن دارد و وطن اقامت، بدون این که تضادی با وطن فطری داشته باشد تفسیر واضحی از اندیشه جهان وطنی است. ارتباط اندیشه جهان وطنی با وطن، تصویری از وطن در مرکز دنیا مانند نسبت قلب به بقیه اعضا به انسان می دهد، که فقط به شکل اتحاد جزء (وطن) با کل (جهان) و سلامت جزء و کل بدون تفکیک، میسر خواهد بود. «جهانی شدن» در درون خود ملازم وحدت ادیان در معنای رهانیدن ملت ها از یوغ ستم دولت ها و حاکمیت حقیقت دین در کنار احترام به شریعت ادیان است. شهید مطهری،

رسیدن به یک حکومت جهانی را، واقعیتی غیرقابل انکار و ملی‌گرایی را، که با نژادپرستی و قساوت همراه است، نشانه توحش می‌داند (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۷).

اندیشه جهان وطنی مبتنی بر کلی‌نگری و احترام به جزء، با هدف تشکیل امت واحده در حکم یک تن است و نه تنها منافاتی با اندیشه حب وطن که ضامن عزت و شرافت آدمی است ندارد؛ که مدافع سلامت آن به‌عنوان جزئی از کل است. «لینگز» در باره تصوّف به نکته جالبی اشاره می‌کند، که می‌تواند به درک متناقض نمای اندیشه جهان وطنی (کل) و حب وطن (جزء) کمک کند. وی که تحت تأثیر هنر اسلامی قرار گرفته است، محدودیت را از هنر برمی‌دارد و در عین داشتن حد و مرز آن را بی‌حد و مرز می‌داند و می‌گوید: «جزئیت کاملاً با جهان‌شمولی منطبق است ... هنر مقدس در عین این‌که جزئی است، جهانی نیز هست» (لینگز، ۱۳۷۹: ۱۹).

شهامت ادبی، علو همت، بزرگواری و صدها صفات و خصایل پسندیده دیگر که همایی درباره فردوسی ذکر می‌کند (همایی، ۱۳۱۳: ۵۳۷)، محصول آمیختن فخامت ذاتی حماسه و لطافت اندیشه جهان وطنی ناظم شاهنامه است. تنها در سایه اندیشه جهان وطنی مبتنی بر عدل و راستی، جلو زیاده‌خواهی انسان گرفته می‌شود و عوامل دشمنی بشر (زمان، مکان، نژاد، زبان) از بین می‌رود؛ فرد (قطره) به امت (دریا) و کشور، به جهان تبدیل می‌شود. راستی جهان در اندیشه جهان وطنی، همچون اعتدال و صحت کشتی است و فردوسی به سلامت جهان بر اساس «داد»، بسیار حساس است:

جهان گر بر اندازه جویی همی سخن بر گزافه نگویی همی

(فردوس، ۱۳۸۹، ج ۸: ۴۲۳)

تبدیل انسان محدود، به انسان لایتناهی در شاهنامه، که به قول رستگار فسایی «کلیت ابدی و بی‌مرز دارد» (رستگارفسایی، ۱۳۸۱: ۳۴۲)، نیز جلوه‌ای دیگر از اتصال قطره به دریا یا اندیشه جهان وطنی است. چون مرگ یک انسان در شاهنامه، مرگ عدالت و مرگ کل هستی است، هر که خون ایرج و سیاوش را بریزد به شرف و کرامت همه انسان‌ها دست درازی کرده، «روح مردم را کشته و چشمه زلال خدا را کور کرده است» (مسکوب، ۱۳۸۶: ۲۰۴). محمد مختاری اسطوره بزرگ شدن زال در کوه البرز را مطابق اندیشه جهان وطنی تفسیر می‌کند و می‌گوید: «او را به جایی باید برد که پلیدی‌اش آدمیان را نیالاید. مکانی چندان دور و دست‌نیافتنی که تنها سیمرخ بر آن آشیان می‌توان داشت. گویی این ننگ را باید از همه سرزمین‌هایی که بشر در آن می‌زید دور کرد» (مختاری، ۱۳۹۳: ۵۷).

«در شاهنامه مانند سایر حماسه‌های طبیعی و ملی، زمان و مکان را ارج و بهایی نیست» (صفا، ۱۳۷۸: ۲۴۷). ابهام مرز ایران نشان دهنده دیدگاه بی‌اعتنا به مرزبندی‌های بشری است. اولین بار که از ایرانیان نام برده می‌شود زمانی است، که هنوز اسمی از ایران نیست و تنها دشمن انسان، دیوان هستند. با سنگی که ایرانیان به چاه می‌اندازند، سقوط هزار ساله در چاه ظلمت قطعی می‌شود. ضحاک با انتخاب ایرانیان، حاکم کل هفت سرزمین می‌شود. اما باز نامی از ایران نیست. حتی پیروزی انقلاب مردمی کاوه آهنگر، موجب احساس برتری ایرانیان نمی‌شود. اندیشه جهان وطنی در سخنان فریدون بعد از یافتن همسران شایسته برای پسران خود آشکار است. فریدون در پیغام به شاه یمن می‌گوید:

که پیوند کس را نیاراستم مگر که ش به از خویشان خواستم
کنون این گرامی دو گونه گهر بیاید برآمیخت یک با دگر

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۹۲)

در تقسیم هفت کشور بین پسران فریدون همه شایسته‌اند، و پدر قبلاً آنان را آزموده است، اما لیاقت یکسان ندارند. اختر شناسان در طالع ایرج آشوب و جنگ می‌بینند (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۰۶). آگاهی از سرنوشت تلخ ایرج، فریدون عادل را از تصمیم خود باز نمی‌دارد و عدل به معنی عطا مطابق استحقاق افراد است، پس وی طبق خویشکاری خود، مهین مکان را به کهن فرزند می‌سپارد (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۰۷). به عقیده فردوسی، دنیا فقط با «داد» به آرامش و آبادی می‌رسد. چون «داد»، فرهنگی جهانی و رای تفاوت‌های ملی و بر پایه تعریف کلی و مجرد از انسان و مستقل از تفاوت‌های نژادی یا فرهنگی است، اندیشه جهان وطنی است.

ظلم و بیداد، آرامش کل جهان را از بین می‌برد. سیاوش که از فرجام خویش باخبر است، مرگ خود را عامل خروش علیه ظلم در هر دو کشور می‌داند (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۳: ۱۰۹) و خون بی‌گناه در سرزمین توران تبدیل به سبزی و گیاه می‌شود. «هر چه آن را ببرند، باز می‌روید و جان تازه می‌گیرد» (مسکوب، ۱۳۸۶: ۷۱):

گیاهی برآمد همانگه ز خون بدانجا که آن طشت شد سرنگون

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۳: ۶۶۴)

در ابیات زیر جهاندار به پسران خود می‌گوید: هدفمان از وقت گذاشتن برای واگذاری زمین، راستی (مقابل کثرت) بود. دقت در تکرار لفظ راستی، حائز اهمیت است؛ زیرا راستی، یا داد (مقابل بیداد) اساس اندیشه جهان وطنی است، که منشأ

خدا ترسی دارد و با زیاده‌خواهی و کژی مقابله می‌کند و می‌گوید: «نکردیم بر باد بخشش زمین!»؛ گیتی را به دست من آباد کردند (من مجری داد بودم). من نیز به قصد آباد نگاه داشتن گیتی:

یکی انجمن کردم از بخردان	ستاره شناسان و هم موبدان
بسی روزگاران شده ست اندرین	نکردیم بر باد بخشش زمین
همه راستی خواستیم زین سخن	ز کژی نه سر بود پیدا نه بن
همه ترس یزدان بد اندر نهان	همه راستی خواستیم در جهان
چن آباد کردند گیتی به من	نجستم پراگندن انجمن
مگر همچنان گفتم آباد تخت	سپارم به سه دیده نیکبخت
کسی کو برادر فروشد به خاک	سزد گر نخوانندش از آب پاک

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۱۳)

ایرانیان به دفاع از ایرج سال‌ها با تورانیان نبردهای خونین می‌کنند. جز دفاع از مظلوم، چه فرقی دارد که ایرج پادشاه باشد یا دیگری؟ مخصوصاً زمانی که همه، فرزندان فریدون فرخ باشند. به همین دلیل بعد از کشته شدن ایرج، هنوز ایرانیان با تورانیان مراوده دارند. با آنها ازدواج می‌کنند و از ریختن خون آنان ابا دارند. سام و زال برای ویران نشدن سرزمین مهرباب کابلی موفق می‌شوند منوچهر را از تصمیم خود منصرف سازند. زال در جمع موبدان می‌گوید:

همه کاخ مهرباب مهر من ست زمینش چو گردان سپهر من ست

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۰۳)

اندیشه جهان وطنی بر جای جای شاهنامه از ابتدا تا انتها سایه افکنده است. احساس سیاوش زمانی که با افراسیاب روبرو می‌شود، و به کار بردن تشبیه آب و آتش برای ایران و توران که هر دو برای وی مرگبار است؛ جرقه دیگری در فهم دیدگاه فردوسی نسبت به خاک است:

دو کشور یکی آتش و دیگر آب بدل یک ز دیگر گرفته شتاب

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۳: ۱۲۵)

نگاه محدود به مفهوم وطن، نگاهی نژادپرستانه و برخاسته از منیت، خودخواهی، تنگ‌نظری و جهان‌بینی غیرتوحیدی است و ساحت فردوسی مبرا از این اوصاف است. حتی در انتخاب واژگان، توصیف قهرمانان و ایران نیز کوچک‌ترین اثری از حس نژادپرستی دیده نمی‌شود. لفظ گیتی، جهان و روزگار بدون اشاره به مکان خاصی، معادل عالم مُلک به کار می‌رود. ذکر داستان آرش کمانگیر که مرز ایران را مشخص

می‌کند، برای فردوسی جذاب نیست. تکرار بسیار زیاد واژه‌های جهان آفرین، جهان، جهاندار، جهانگیر و جهان‌دیده و قرابت واژه جهان و اندیشه جهان وطنی از نظر تکرار لفظ و عمق معنا، در نشان دادن اندیشه متعالی فردوسی نقش مهمی دارد. اصولاً از نظر کسی که خدا را «جهان آفرین» می‌داند، ایران و توران همه ملک خدا است و ملک خدا در هر کجای عالم حرمت دارد. نمونه‌هایی از کاربرد لفظ جهان و ترکیبات آن:

«خود اندر جهان شاه را زنده‌ییم» (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۴۰)، «بنزد سپهبد جهانگیر سام» (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۳۹)، «چو کیخسرو آمد به کین خواستن / جهان ساز نو خواست آراستن» (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۳: ۳۰۶)، «تو با او جهان را به شادی گذار» (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۳: ۳۹۶)، «ستوده جهاندار برتر منش» (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۴: ۲۰۵)، «چه خواهی زمن، من کیم در جهان... جهانی سراسر پر از نام تست... ز شاهان گیتی برادر که کشت... سیاوش که بد در جهان یادگار» (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۴: ۳۱۵)، «به گیتی به دیدار او شاد بود» (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۴۴۳)، «که ما نام او از جهان کم کنیم» (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۴۴۴)، «رخ شهریار جهان زرد شد» (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۶: ۴۴۱)، «که شاه جهان است مهمان تو» (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۶: ۴۹۶)، «بدان تا پس از مرگ من در جهان» (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۷: ۳۷۱)، «همی داشت این زن جهان را به مهر» (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۸: ۳۹۵) و.... تحمل رنج نیز برای رهایی «گیتی»، که ایران جزئی از آن است، ارزشمند است:

هم این رنج بر خویشتن بر نهید / از آن به که گیتی به دشمن دهید
(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۴: ۲۸۱)

(ب) اقوام در شاهنامه

شکل تخصصی و فلسفی مفهوم وطن به شکل امروزی آن مربوط به حوزه مطالعات علوم اجتماعی و سیاسی است، که از اروپا به کشورهای دیگر وارد شده و در جهان غرب نیز قدمت زیادی ندارد. در شاهنامه قوم، همانند بسیاری از مفاهیم دیگر معنایی گسترده دارد. به گفته کزازی، دیوان در آغازینه‌های شاهنامه، ایرانیان خوانده می‌شوند که قبل از مهاجرت آریائی‌ان در فلات ایران و هند می‌زیسته‌اند (کزازی، ۱۳۷۹: ۲۶۱). پوردادو نیز می‌گوید: «تور در واقع یک دسته‌ای از ایرانیانند، که از حیث تمدن پست‌تر بوده‌اند» (پوردادو، ۱۳۹۳: ۹۱).

اصل اقامت اقوام آریایی مهاجر در فلات ایران، که مدام به خاطر حفظ امنیت خود با دیگر اقوام بومی، درگیر می‌شدند، حکایت ظریفی است، که به آزادی و انتخاب

انسان احترام می‌گذارد و با هر اندیشه‌ای که بخواهد این حق را از او بگیرد، مخالف است. هیچ کس حق ندارد خود را مالک مطلق زمین خدا بداند و مانع سکونت دیگر انسان‌ها در ملک خدا شود. احترام به آزادی انتخاب و حفاظت از ملک خدا در مقابل اشرار زیاده‌خواهی که می‌خواهند حق انتخاب را از انسان بگیرند موجب مرزبندی حق و باطل می‌شود.

نام نخستین کشور در عالم به روایت وندیداد، آریاویچ است (رضی، ۱۳۴۶: ۱۷۴). مادها اولین قوم مقتدری هستند، که به دست کورش که از نژاد مادر مادی است و از سوی پدر پارسی، منقرض می‌شوند. این که مادها همان ایرانیان هستند یا نه، محل بحث است، اما در شاهنامه از بیان این واقعیت تاریخی و ذکر نام این اقوام خبری نیست، حتی نامی از کورش کبیر برده نمی‌شود. همان‌گونه که «مینوی» می‌گوید، در داستان حماسی فردوسی اثری از شاهان هخامنشی نیست (مینوی، ۱۳۷۲: ۱۲) و این خود بهترین دلیل است، که باور کنیم اگر فردوسی در بند قومیت بود بیشتر از هر کس باید به این شاهان، که موجب اقتدار حکومت ایران بودند، می‌پرداخت.

یکی شدن دو قوم مختلف در اثر ازدواج، بارزترین نمود نادیده گرفتن قومیت است. وقتی فردوسی مجازات مرگ اغریث به دست برادر را به جرم وفای به عهد و نیکویی در حق ایرانیان، و ماجرای مرگ رستم را به دست برادر بد طینت خود مطرح می‌کند، به آن معناست، که اصول انسانی بیشتر از قومیت ایرانی نزد او اصالت دارد و به‌رغم احترام به اقوام تلاش می‌کند با برداشتن حدود دست و پا گیر به قومیت معنای عام و انسانی بدهد. صفا، حماسه سرایی را در ایران نتیجه ابراز فضل بر اعراب می‌داند (ر.ک: صفا، ۱۳۷۸: ۱۱۲-۱۱۳). اگرچه به دلیل رفتار هنجار شکن قوم غالب، بیماری عرب‌ستیزی در ذهن بسیاری از شاعران حماسه سرا حدس زدنی است، اما این‌گونه نگاه محدود قومیتی، در شاهنامه قابل اثبات نیست.

در شاهنامه حراست از ارزش‌های راستین اقوام، در گرو کرامت انسانی و عدم تجاوز به حقوق دیگران است. پرداخت شخصیت‌های مثبت و منفی بدون در نظر گرفتن مکان و زمان، مرز نژادپرستی و قومیت را در هم می‌شکند. با این‌که قهرمانان زیادی در میدان رزم حاضرند، ولی باز رستم ابر پهلوانی است، که نه تنها از تورانیان، که از ایرانیان نیز برتر است. رستم افسر هر دو سپاه ایران و توران می‌شود (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۶۱)، هیچ ایرانی به پای او نمی‌رسد (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۶۰)، (ج ۲: ۱۶۷)، (ج ۲: ۱۶۹)، پهلوان جهان نامیده می‌شود (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۶۳)، زمانی که از

دست کاوس رنجیده خاطر می شود، به گونه‌ای سخن می گوید که انگار خود ایرانی نیست. ایران را برای دیگران می گذارد.

اغراق درباره رستم در مقابل دیگر دلاوران و استفاده از لفظ گیتی و جهان و این که ایران گاه در حد یک شهر، کوچک می شود و گاه در حد گیتی و جهان گسترش می یابد: «جهان سر به سر زیر پای تو باد» (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۴۹؛ ج ۳: ۲۶۲؛ ج ۲: ۱۵۱ و ۱۵۸ و...)، پارادکسی معنادار در توجه به ارزش های راستین قوم ایرانی و عدم توجه به قومیت صرف است. بی اغراق می توان گفت، ایرانی با عشق نامحدود فردوسی سازگار است، که چهارچوب عقل و عدالت را پذیرفته باشد.

ج) قدرت در آینه اندیشه جهان وطنی

در شاهنامه، قدرت لازمه اجرای عدالت و اقتدار ایرانشهر، نماد اقتدار راستی و غلبه حق بر باطل است. برادران ایرج از قدرت مثبت می ترسند و نگرانند، سپاهیان هفت اقلیم «از این پس جزو [ایرج] را نخوانند شاه» (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۱۹). «فریدون بی تو سل به قدرت نمی تواند ضحاک را در بند کند. کیخسرو بی اریکه قدرت نمی تواند داد بگسترد و حق ستمکش را از ستمگر بستاند» (رحیمی، ۱۳۷۶: ۱۳۱). آزاد منشی محصول قدرت است. قدرترین مرد شاهنامه در اوج آزادی، «تاج و تخت بخش ولی تاج و تخت گریز» است (موحد، ۱۳۷۷: ۲۸). شجاعت و مناعت طبع، ارزش هایی فرازمانی و فرامکانی هستند؛ از این رو رستم، شاه ایران را به مثنی خاک تشبیه می کند (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۵۰). ماندن افراسیاب بر تخت شاهی چه ایران، چه توران اساس نظام مزین به نیکویی را خدشه دار می سازد. پس باید به زندگی اش خاتمه داد و قدرت پوشالی اش را نابود کرد:

بماند جهان گردد از وی خراب

چو بر تخت بر زنده افراسیاب

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۵: ۲۶۶)

اما ارزش قدرت موجب طرفداری از هر قدرتمندی نمی شود. «فردوسی به هیچ روی از پادشاهان چهره‌ای پر آب و رنگ و پیوسته نیک تصویر نمی کند. اگر درباره چیرمندان و خودکامگانی چون ضحاک هم سخنی نگوئیم، دارندگان فر را بارها هوسبازان زورگو و افزون جویی بر می شمارد که تنها در اثر خوی بد و خونخوارگی خویش، مردم را صدصد و هزارهزار کشته اند» (برتلس، ۱۳۶۹: ۱۲۸).

د) عقل و عشق

مشاجره عرفان و حکمت درباره عقل و عشق، مربوط به قبول یکی و رد دیگری

نیست، بلکه در ترجیح ماهوی آنها است. از میان حکمای قدیم، شاید هیچ کس به خوبی افلاطون، حریم بی حد و مرز عشق را با تمایل عقل محدود، به زیبایی، نیکویی و دانایی مشخص نکرده باشد (رک. ضیافت، ۱۳۸۱). وقتی حکیم به مکان محدودی اشاره می‌کند، از وسعت بی حد و مرزش نیز غافل نیست. ظهور محبت در شاهنامه، نشانه خردمندی است (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۱۷۲). سیطره خرد ناب، به عشق جهت منطقی می‌دهد. از این‌رو نگاه اول به شاهنامه تا حدودی گمراه‌کننده است. در بیت زیر فردوسی به زیبایی وصف‌ناپذیری عامل چیرگی منوچهر را پر بودن مغز گیتی از مهر او می‌داند:

همه چیرگی با منوچهر بود کزو مغز گیتی پر از مهر بود

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۴۱)

عشق فردوسی به «ایران»، عشق به همه خوبی‌های بی حد و مرز و بهانه و ابزاری برای هدفی به وسعت ابدیت است. از این‌رو از مرزبندی‌های بشری در شاهنامه خبری نیست. در دنیایی که از نظر فردوسی ارزش دل بستگی ندارد، همه چیز ارزشمند است. دنیا محل آسایش نیست، ولی باید برای آسایش در آن تلاش کرد. مرگ پدیده‌ای که از آن استقبال شود نیست، اما هراسی از مرگ وجود ندارد. در دنیای ناسازگار عقل و عشق، خرد ریشه عشق‌ورزی است. از این‌رو «در شاهنامه عشق‌ها کامیابند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۹۰: ۹۶). عشق، چشم رودابه را به روی فغفور و قیصر و غیره می‌بندد: (ج ۱: ۱۸۹)، که خود اوج تعقل است. ریشه عشق به ایران، خرد ناب و ندایی است، که به قول مولانا از بالا رسیده و انسان را بالا می‌برد:

هر ندایی که تو را بالا کشید آن ندا می‌دان که از بالا رسید

(مثنوی، ۱۳۷۵، دفتر دوم: ۳۱۲)

وجود ابیات الحاقی مانند: «چو ایران نباشد تن من مباد...»، یکی از عوامل عدم شناخت عشق خردمندانه فردوسی است. بعضی از بزرگان از جمله بهار و مینوی به این بیت ایراد گرفته‌اند. سرکاراتی معتقد است، که حماسه «بر مبنای ارزش‌های خاص اجتماعی چون نام و ننگ و داد و بیداد و یا بنیادهای خاص روانی چون مهر و کین و دلیری و جبونی» (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۷۹) آفریده می‌شود. فردوسی در پی بازگویی واقعیت‌هایی است، که با ابزار عقل، تفسیرپذیر و مانند عشق، بی‌زمان و جهانی‌اند. از این‌رو داستان آرش کمانگیر، با عقل و عشق بی مرز ارزش مطرح شدن ندارد. افکار بلند حکیم توس به حس وطن‌دوستی فطری انسان‌ها روان و جاودانگی و رنگ خدا دوستی می‌بخشد.

۳- حریم مقدس

الف) مفهوم وطن در اندیشه قدما

درباره وطن سه اندیشه وجود دارد: جهان وطنی، فراجهان وطنی و ناسیونالیستی. اندیشه جهان وطنی، حد اعتدال تفکر فراجهان وطنی عرفانی و نگاه محدود و خاک محور ناسیونالیستی است. با این دیدگاه وطن، مکانی مقدس است، زیرا از آرامش، شرافت و کرامت انسان پاسداری می‌کند.

مفهوم وطن نزد قدما با برداشت امروزه از آن، یکی نیست. شفیع کدکنی وطن را از دیدگاه قدما به قومیت مربوط می‌داند، که در عصر مشروطه با انگیزه بیشتری، پای شاعران وطن‌پرست را به میدان مبارزات سیاسی گشوده و معتقد است: احساس همبستگی قومی در میان تمام انسان‌ها در طول تاریخ وجود داشته است. در تصور قدما همبستگی انسانی از دو زاویه جلوه‌گر شده است: صبغه اقلیمی و قومی. درگیر و دار با بیگانگان، شکل قومی همبستگی بیشتر جلوه می‌کرده است. چنانچه در برخورد با تازیان و نهضت شعوبیه نوع پیوندهای قومی محسوس است. در گذشته شکل خام و غریزی قومیت با حفظ منافع مشترک اقوام مختلف وجود داشته است. این جهت‌گیری‌ها گاه به نوعی ناحیه‌گرایی، شهرگرایی و حتی محله‌گرایی می‌کشیده است. نخستین نشانه قومیت و یاد وطن در شاهنامه به چشم می‌خورد (شفیع کدکنی، ۱۳۸۹: ۱۵). قبلاً اشاره شد، که ملیت منافاتی با اندیشه جهان وطنی ندارد. مادام که اقوام اهداف حق‌طلبانه دارند، امت واحده هستند. ارزشمندترین انسان‌ها نیز کسانی هستند، که انگیزه دفاع از شرف و کرامت انسانی را نه فقط در وجود یک فرد، که در باور یک قوم زنده می‌کنند.

ب) ایرانشهر

در شاهنامه از آغاز تا انجام نام ایران و ایرانی هزار و هفتصد بار تکرار شده (ریاحی، ۱۳۸۹: ۳۳۳) و با این همه، باز هم مرز کشور مشخص نیست؛ نامی از ورجمکرد برده نمی‌شود و در عوض سیاوش شهری به نام «سیاوش‌گرد» در خاک توران می‌سازد. هم‌چنین جمشید بجای ایران، همه جهان را آباد می‌کند. پورداد واژه «کشور» را مأخوذ از «کشتن» می‌داند (ویسپرد، ۱۳۵۷: ۱۱۰) و معتقد است «کلمه شهر که در قدیم دایره‌اش بیشتر وسعت داشت به معنی کشور و مملکت بود. می‌گفتند ایرانشهر» (پورداد، ۱۳۹۳: ۸۱). «ایرانشهر» شکل مقلوب «شهر ایران» است. کاربرد واژه‌های کشور، شهر و جهان بجای هم، تعیین منطقه جغرافیایی ایرانشهر را تقریباً ناممکن می‌کند.

در نقشه جغرافیای قدیم، کل مناطق مسکونی زمین، هفت اقلیم بوده است. چون شرط کشور واحد، داشتن حکومت مقتدر مرکزی، شاه و قانون واحد است؛ می توان متابعت شاهان هفت اقلیم از شاه مقتدر ایران تا عصر فریدون در شاهنامه را دلیل بر اعتقاد به وطنی با وسعت جهان، که پایتخت آن شهر ایران است، به حساب آورد. دلیل این سخن، فرمانبرداری و دادن باج و ساو شاهان دیگر به شاه ایران است.

در هفت خان رستم، کاوس برای فتح مازندران و شکست دیوان به آن سرزمین یورش می برد. آیا مازندران در مرز جغرافیایی ایران زمان فردوسی جایی خارج از مرزهای ایران است؟ پاسخ به این سؤال مشکل ما را در شناخت ایرانشهر فردوسی حل نمی کند. برای درک درست باید مانند خود او نگاهی جهانشمول به مفاهیم مادی داشت. باید مانند وی دریغ و درد داشت، که نمی پسندد ایران «کنام پلنگان و شیران شود» (فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۸۱). آنگاه درک این موضوع که چرا مردی که «در وطن دوستی چنان که از جای جای شاهنامه به خوبی بر می آید سری پر شور داشت. به قهرمانان و دلاوران کهن عشق می ورزید و از آنها که به ایران گزند رسانیده بودند نفرت داشت» (زرین کوب، ۱۳۷۴: ۳۹)، از داستان آرش کمانگیر ابا می کند؛ چرا اسفندیار، دارنده دین بهی به یاری سیمرغ جانش ستانده می شود؛ چرا دوستدار رستم در نبرد رستم و سهراب، رستم را بی خرد می نامد؛ چرا ایرج، ایران را به برادران پیشنهاد می دهد و... همه و همه آسان می شود.

ج) سازگاری هنری

جمع متناقضین در حوزه فلسفی محال و در ادبیات و هنر، اعجاب برانگیز است. زمانی که یک نقاش مفهوم بیکران زیبایی یک گل را در تصویر محدود می گنجاند، آنچه که به کار او ارزش می دهد، سازگاری ناسازها و محدود کردن مفهوم نامحدود زیبایی است. او می داند، که یک گل از تصویر خود زیباتر است. پس به دنبال تصویر کردن آن زیبایی است، که در هیچ صورتی نمی گنجد.

اصطلاح «حریم مقدس» نیز نوعی سازگاری هنری است. با شنیدن لفظ «حریم»، ذهن به مکان محدود متمرکز می شود و با استماع لفظ «مقدس» به دنیای ناپیداگرانه پیوند می خورد. حضور در حریم مقدس قرار گرفتن در یک مکان محدود و ارتباط با عوالم نامحدود است. قداست مکان به خاطر در آمیختن عشق با حدود بایدها و نبایدها است. چه حریم مقدس مکان خاصی باشد، مانند مکه نزد مسلمانان و چه ناکجا آبادی خارج از مرز زمان و مکان، مانند آرمانشهر عرفا و فلاسفه، حضور برای همگان در آن

میسر نیست. تعبیر هنرمندانه و متناقض‌نمای «وجود حاضر غایب» (سعدی، ۱۳۷۷: ۳۳۱) در درک این مفهوم مؤثر است. حضور در حریم مقدس با تن دادن به ادب حضور و تن زدن از حدودی همچون نژاد، زبان و غیره، پارادکسی متعالی است. هنر فردوسی را در ایجاد وحدت معنوی اقوام مختلف و احترام به تفاوت‌های صوری انسان‌ها می‌توان مشاهده کرد.

در میان شاعران خوش نام فارسی زبان که هر کدام یلی هستند، فردوسی بیشتر از بقیه از راه سازگاری هنری به تمام جوانب مادی و معنوی وطن، توجه منطقی دارد و از همین طریق انگیزه جهاد و شهادت، روحیه استقلال، خودباوری و عشق به وطن را در انسان تقویت می‌کند. او فقط به فکر بیان دلاوری یک قوم و به رخ کشیدن افتخارهای ملی نیست، بلکه مبارزه با ظالم با هر اسم فریبده‌ای در رأس اهداف اوست. آنان که:

زبان کسان از بی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۸: ۱۱۲)

نتیجه‌گیری

حاصل عشق فردوسی به ایران و عقلانیتی که پشتوانه مهرورزی اوست؛ حاکمیت اندیشه جهان وطنی در شاهنامه است. دلایل زیر نشان صدق این ادعا است:
الف) تکرار واژگان جهان، جهاندار و گیتی و نامشخص بودن مرزهای جغرافیایی ایران در شاهنامه.

ب) بی‌توجهی فردوسی به داستان آرش کمانگیر نشانه خوبی برای تشخیص اندیشه جهان وطنی و عدم التفات حکیم توس به مرزبندی‌های بشری است.

ج) «داد» از واژگان کلیدی شاهنامه و اساس اندیشه جهان وطنی است، زیرا دنیا فقط در سایه «داد» به آرامش می‌رسد و داد مفهومی جهانی و ورای تفاوت‌های فرهنگی، ملی و... است. وقتی وسعت وطن، همه جهان باشد؛ تفاوت انسان‌ها به حاکمیت «داد»، لطمه نمی‌زند و تنگ نظری، خونریزی، کشورگشایی، بیداد و خودخواهی، مجال خودنمایی پیدا نمی‌کند. «داد» نزد فردوسی به حدی اصالت دارد، که از قبح ستم بر موری دانه کش نیز غافل نیست.

د) حاکمیت اندیشه جهان وطنی را در بسیاری از ازدواج‌های مهم شاهنامه، که حاصل امتزاج دو قوم ایرانی و غیرایرانی است، می‌بینیم. در این ازدواج‌ها قومیت، نقشی در کفویت ندارد. در داستان ازدواج زال و رودابه، دلیل مخالفت منوچهر با این وصلت،

نگرانی از فرزند مشترکی است، که ممکن است آینده ایران را به خطر بیندازد. همین که موبدان و ستاره شناسان، نوید آمدن رستم را به شاه ایران می‌دهند؛ موانع این ازدواج برداشته می‌شود.

هـ) فردوسی با جمع اندیشه جهان وطنی و حب وطن، همچون نقاشی که مفهوم نامحدود زیبایی (عشق) را در تصویری محدود (عقلانیت) می‌گنجاند؛ وسعتی بیکرانه به ایران می‌بخشد و پایندی خود را به حدیث مشهور: «حب الوطن من الایمان» نشان می‌دهد. و) فردوسی در پی بازگویی واقعیت‌هایی است، که محدودیت عقل را بپذیرد، اما مانند عشق، نامحدود و جهانی — باشد. از این رو بدون نفی بعد مادی ایران، از ارزش‌هایی که ایران را پا برجا و زنده نگاه می‌دارد؛ حمایت می‌کند. در شاهنامه انسان، روح ایران و ایران، در حکم جسم انسان است. حفاظت از جسم نیز برای آرامش و سلامت روح، ضروری است. جسم محدود ایران در پیوند با روح نامحدود انسان، سیاست ثابتی را در شاهنامه رقم می‌زند، که مفاهیم دیگر از جمله وطن و قومیت را به رنگ خود در می‌آورد و حسن ایستادگی، خودباوری، جهاد، شهادت، اعتماد به نفس و... را در روح هر خواننده‌ای زنده نگاه می‌دارد. آنجا که فقر، ذلت و بی‌هویتی فرهنگی به دلیل آوارگی از وطن گریبانگیر انسان می‌شود؛ چه کسی جرأت می‌کند، خاک و وطن را خوار و بی‌ارزش بداند؟ و آن جا که روزگار بهترین آموزگار است؛ کدام انسان خردمندی به خود اجازه می‌دهد «داد و دهش» را فدای زیاده‌خواهی خود کند، تا بهای مشتی خاک را با بیداد و قتل و غارت بپردازد؟

منابع

- قرآن مجید.
- اسلامی‌نوشن، محمدعلی (۱۳۹۰)؛ *ایران و جهان از نگاه شاهنامه*، ج ۲، تهران: امیرکبیر.
- افلاطون (۱۳۸۱)؛ *ضیافت*، ترجمه محمد صنایعی، مقدمه و ویرایش فرهنگ جهان‌بخش، ج اول، تهران: جامی.
- برتلس، یوگنی ادواردویچ (۱۳۶۹)؛ *فردوسی و سروده‌هایش*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران: هیرمند.
- بلعمی، ابوعلی محمدبن محمد (۱۳۸۵)؛ *تاریخ بلعمی*، تصحیح محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، به کوشش محمد پروین گنابادی، ج ۳، تهران: زوار.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۵۷)؛ *ویسپرد: گزارش*، به کوشش ابراهیم فره‌وشی، ج ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ----- (۱۳۹۳)؛ *اوستا: گاتها*، ج ۱۰، تهران: دنیای کتاب.
- حافظ، مولانا شمس‌الدین محمد (۱۳۸۸)؛ *دیوان غزلیات*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، ج ۴۸، تهران: صفی‌علیشاه.

- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷): *لغت نامه*، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، ج ۲، ج ۱۰ و ۱۲، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۷۶): *تراژدی قدرت در شاهنامه*، ج ۲، تهران: نیلوفر.
- رستگارفسای، منصور (۱۳۸۱): *فردوسی و هویت شناسی ایرانی (مجموعه مقالات درباره شاهنامه فردوسی)*، ج اول، تهران: طرح نو.
- رضا، فضل الله (۱۳۸۴): *پژوهشی در اندیشه های فردوسی: تفسیر و تحلیل شاهنامه برگزیده اشعار*، ج ۵، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- رضی، هاشم (۱۳۴۶): *فرهنگ نام های اوستا (فرهنگ اعلام اوستا)*، تهران: سازمان انتشارات فروهر.
- ریاحی، محمدمین (۱۳۸۹): *فردوسی*، ج ۵، تهران: طرح نو.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴): *با کاروان حله*، ج ۹، تهران: علمی.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۸۵): *سایه های شکار شده*، گزیده مقالات فارسی، ج ۲، تهران: طهوری.
- سعدی (۱۳۷۷): *کلیات سعدی*، از روی نسخه تصحیح شده محمدعلی فروغی، ج اول، تهران: بهزاد.
- سیدحسینی، رضا (۱۳۸۴): *مکتب های ادبی*، ج ۲، ج ۱۱، تهران: نگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۹): «تلقی قدما از وطن»، *نشریه بخارا*، فروردین و تیر، ش ۷۵، صص ۱۵-۴۵.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۷۸): *حماسه سرایی در ایران*، ج ۷، تهران: فردوس.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۲): *تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل و الملوک»*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، ج ۳، تهران: اساطیر.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۵): *بلاغت تصویر*، تهران: سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹): *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، دوره ۸ جلدی، ج ۲، تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کزازی، میرجلال الدین (۱۳۷۹): *نامه باستان*، ج ۱، ج اول، تهران: سمت.
- لینگز، مارتین (۱۳۷۹): *تصوف چیست*، ترجمه مرضیه لوئیز شنکایی و علی مهدی زاده، ج ۱، تهران: مدحت.
- مختاری، محمد (۱۳۹۳): *اسطوره زال: تبلور تضاد و وحدت در حماسه ملی*، ج ۳، تهران: توس.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۶): *سوغ سیاوش: در مرگ و رستاخیز*، ج ۷، تهران: خوارزمی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷): *سیری در سیره نبوی*، ج ۱۹، تهران: صدرا.
- ملک الشعراء بهار (۱۳۴۵): *فردوسی نامه*، تهران: مرکز نشر سپهر.
- موحد، ضیاء (۱۳۷۷): *شعر و شناخت*، ج اول، تهران: مروارید.
- مولانا جلال الدین محمد بلخی (۱۳۷۵): *مثنوی*، مقدمه تصحیح و تعلیقات محمد استعلامی، ج ۸، تهران: زوآر.
- مؤذن جامی، محمدمهدی (۱۳۷۹): *ادب پهلوانی*، مطالعه ای در تاریخ ادب دیرینه ایرانی از زرتشت تا اشکانیان به پیوست چهار مقاله در متن شناسی از جلال خالقی مطلق [...] و دیگران]، ج اول، تهران: قطره.
- میرزایی، فرج الله (۱۳۸۸): *حماسه داد: بحثی در محتوای سیاسی شاهنامه فردوسی*، ج ۲، [بی جا]، انتشارات حزب توده ایران.
- مینوی، مجتبی (۱۳۷۲): *فردوسی و شعراو*، ج ۳، تهران: توس.
- همایی، جلال (۱۳۱۳): «نمیرم از این پس که من زنده ام»، *مجله مهر*، مهر و آبان، ش ۱۷ و ۱۸، صص ۵۳۷-۵۵۵.